

روش‌شناسی و روش مطالعه در روابط بین‌الملل

کابک خیبری

مقدمه

با آنکه حدود نیم قرن از پیدایی رشته روابط بین‌الملل می‌گذرد، همواره این بحث در محافل آکادمیک و علمی وجود دارد که آیا برآستی می‌توان روابط بین‌الملل را رشته‌ای مستقل دانست، یا اینکه این رشته، ماهیت خود را از دیگر رشته‌های مرتبط دریافت می‌کند و در اصل نوعی رشته التقاطی است. هدف این مقاله بررسی رشته روابط بین‌الملل و روش‌شناسی آن می‌باشد که خود در نهایت ما را به این نکته می‌رساند که آیا می‌توان روابط بین‌الملل را علم نامید یا خیر.

این مقاله در سه بخش و یک نتیجه‌گیری تنظیم گردیده است. در بخش اول ضمن تعریف روابط بین‌الملل، به حوزه موضوعی آن پرداخته می‌شود، بخش دوم بیانگر حوزه مفهومی و ساختاری روابط بین‌الملل در قالب تئوری نظامها است و بخش آخر نگرشی مختصر بر رهیافت‌های موجود در این رشته دارد.

روابط بین‌الملل

روابط بین‌الملل از جمله مفاهیم انتزاعی می‌باشد که بر اساس نوع رابطه قدرت و محیط حاکم، گونه خاصی به خود می‌گیرد. در تعریف روابط بین‌الملل می‌توان عنوان نمود:

«روابط بین‌الملل عبارتست از روند رقابت (Competition) و همکاری (Cooperation) که از طریق روابط متقابل و در قالب محیط سیاسی و در یک پروسه رفتاری صورت می‌گیرد»^۱. به عبارت بهتر «روابط بین‌الملل مطالعه رفتار افراد،

۱. حمید بهزادی. اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی. تهران: انتشارات دهخدا، ۱۳۵۳. ص ۱۰.

سازمانها، گروهها و دولتها؛ و یا بطور کلی بازیگران عرصه بین المللی است که در قالب روابط متقابل و باهدف، و به قصد تغییر یا ثبات جامعه جهانی صورت می گیرد. « استتلی هوفمان عقیده دارد که روابط بین الملل مطالعه عوامل و رفتارهایی است که سیاست خارجی و قدرت دولتها را (که واحدهای اصلی نظام بین الملل هستند) تحت تاثیر قرار داده است^۱. مقصود از عوامل در این جا مجموعه متغیرهایی می باشد که در عین داشتن خصوصیات مشخص، پدیده های محیط سیاسی را در تعامل قرار می دهند. بنابراین با توجه به این که عده ای روابط بین الملل را به حوزه داخلی دولتها هم می کشانند (تعریف دوّم) وعده دیگر آنها تنها تعامل میان دولتها در بُعد خارجی می دانند، (تعریف سوّم)، ما در بحث خود با سه حوزه روبرو هستیم. حوزه اوّل، بازیگران عرصه بین المللی هستند و حوزه دوّم، موضوعات را دربر می گیرد و حوزه سوّم که بررسی آن بر عهده بخش دوّم و سوم مقاله است بحث «چارچوبه های بررسی» است که شامل چارچوبه های مفهومی و چارچوبه های موضوعی می باشد.

الف) بازیگران

۱) دولتها بعنوان بازیگران سنتی عرصه بین المللی: ماکس وبر عقیده دارد دولت تجمع انسانی است که در محدوده یک سرزمین مشخص، با موفقیت مدعی انحصار به کارگیری خشونت فیزیکی مشروع به عنوان حق مختص به خود است^۲. اساساً اگر دولت را همانند دیگر حوزه های انسانی متحوّل بدانیم، حداقل در سه حوزه از تعریف «ماکس وبر» تحوّل ایجاد شده است. این سه حوزه شامل سرزمین، ملت و حاکمیت می باشد که بررسی تحوّل آنان پژوهش جداگانه ای را می طلبد. اما به طور مختصر باید عنوان کرد امروزه بازیگران بدون سرزمین نظیر سازمانهای بین المللی و شرکتهای چند ملیتی بطور پویا در حال فعالیت در عرصه بین المللی هستند. در باب ملت این گونه عنوان می شود که ما شاهد ضعیف شدن پیوندهای دولت-ملت هستیم بگونه ای که دولتها، ملت ها را نادیده گرفته و افراد تشکیل دهنده ملت ها، بر احتی پیوند خود را از دولت متبوعشان جدا کرده و به دولت دیگری

۱. بهزادی، همان ص ۱۱.

۲. احمد تقیب زاده. نظریه های کلان روابط بین الملل. تهران: قومس ۱۳۷۳ ص ۱۰.

می پیوندند. همچنین نقش افراد که امروزه بدون در نظر گرفتن ملیت خود به فعالیت های بین المللی می پردازند از دیگر موارد ضعیف شدن پیوندهای دولت - ملت است.

در باب حاکمیت می توان عنوان کرد که ظهور اندامهای فراملی امروزه قدرت تحریک مطلق را از دولتها سلب کرده و دولتها امروزه مجبور به تقسیم وظایف خود با آنها شده اند، بگونه ای که عده ای بازیگران عرصه بین المللی را به بازیگران دارای حاکمیت؛ یعنی دولتها (که وظایف سیاسی - اجتماعی را انجام می دهند)، و بازیگران بدون حاکمیت؛ شامل دیگر اندامهای موجود در نظام بین الملل (که وظایف ارتباطی - اقتصادی و فرهنگی را انجام می دهند)، تقسیم می کنند.

در عین حال امروزه اراده جمعی بازیگران عرصه بین الملل می تواند حاکمیت یک دولت را علیرغم داشتن موارد سه گانه سرزمین، ملت و حکومت، سلب کند که نمونه کنونی آن کشور عراق است.

۲) بازیگران فراملی شامل شرکتهای چند ملیتی و سازمانهای بین المللی: توسعه ارتباطات و تخصصی شدن امور اجتماعی، سیاسی - فرهنگی و اقتصادی، زمینه ایجاد سازمانهای بین المللی را در قرن نوزدهم پدید آورد که این اندامها امروزه به تکامل خود رسیده و نقش بازیگری را در عرصه بین المللی ایفا می کنند.

آنچه در باب این اندامها قابل ذکر است، میزان تاثیر گذاری آنان می باشد، زیرا هر سازمان حاصل اراده جمعی دولتها است که در عین حال خود تاثیر گذارنده بر این اراده می باشد.

اما درباره شرکتهای چند ملیتی می توان آنان را اندامهای بدون وطن در عرصه نظام بین الملل دانست که در عین داشتن یک خاستگاه، به جهت کسب منافع خاص که اغلب پایه اقتصادی دارند، حوزه عملکردی خود را بطور موقت در منطقه ای از جهان معین می کنند. ارتباطات در مفهوم عام کلمه در میان این سازمانها و شرکتهای توسط آنان در کاملترین سطح خود انجام می شود و این اندامها تاثیر مستقیم و ارادی بر دولتهای محل

فعالیت خود دارند و به همین جهت علاوه بر تبادل اقتصادی، در تبادل فرهنگی و نقشها هم تاثیر بسزایی دارند.

۳) گروهها و نهضت های آزادیبخش: در باب گروهها می توان از تاثیر گذاری آنان یاد کرد و این که این گروهها بتدریج و در عین سازمان یافته شدن، به سازمانهای بین المللی تبدیل می شوند.

نهضت های آزادیبخش را هم می توان بنوعی دولت در تبعید کمتر سازمان یافته دانست که در صورت سازمان یافتگی و کسب شرایط قدرت سیاسی می توانند به یک دولت تبدیل شوند. نظیر سازمان آزادیبخش فلسطین.

۴) افراد: درباره افراد همانگونه که بیان شد، گسترش ارتباطات باعث بالا رفتن تبادل افراد میان جوامع مختلف شده که هر یک تاثیر گذاری خاصی را دارا هستند. از جمله دیگر افرادی نظیر شخصیتها، رؤسای سازمانها، حتی نظریه پردازان می باشند که بگونه ای مستقیم و غیر مستقیم تاثیر گذاری می کنند.

ب) حوزه موضوعات

با توجه به تعدد بازیگران در عرصه بین المللی، به تعریف دیگری از روابط بین الملل می رسیم که مفهوم دیگری را در خود دارا می باشند. این تعریف عبارتست از: «روابط بین الملل مجموعه ای از روابط و جریانهاست که از مرزها عبور کرده و یا تمایلی در گذار از مرزها دارند. به عبارت دیگر باید عبور از مرزها را معیار و شاخصه روابط بین الملل دانست.»^۱

این مفهوم به بیان پیچیدگی موضوعی روابط بین الملل می پردازد که در دو بُعد جای می گیرد. بُعد اول بُعد موضوعات و جریانهاست و بُعد دوم بُعد ارتباطی است. امروزه روابط بین الملل مفهوم خود را از روابط بین دوکی جدا کرده و دیگر این ارتباط اساس تعاملات قدرت سیاسی نمی باشد. ابعاد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، علمی، هنری و حتی ورزشی همگام با بُعد سیاسی و بوسیله کانالهای مختلف ارتباطی که لزوماً از سوی دولتها نمی باشد، عرصه نظام بین الملل را در بر گرفته و پژوهشگر در انجام مطالعه خود حتماً می باید این موارد را در نظر داشته باشد.

۱. نقیب زاده، پیشین ص ۲۴.

با توجه به این که نوع رابطه از ماهیت بازیگر جدا نمی باشد، بازیگران مختلف که عنوان کردیم، هر یک بر اساس نوع ماهیت خود به ایجاد رابطه می پردازد که تعریفها و برداشتهای گذشته روابط بین الملل را بی اعتبار می کند.

حوزه مفهومی و ساختاری در روابط بین الملل

در بیان حوزه مفهومی به آنچه پرداخته می شود چارچوبه نگرش و ساختار محیط در قالب تئوری نظامها و سطوح تحلیل است که بطور کلی اساس نگرش بر روابط بین الملل را تشکیل می دهد. تئوری پردازی و بحث متغیرها که در نهایت پدید آورنده تئوری عمومی نظامها می باشد بحث اصلی این بخش است. آنچه رهاورد بحث تئوری نظامها و سطوح تحلیل است، سیستماتیک و منظم نمودن تفکر و نگرش در درک و تشریح روابط بین الملل می باشد.

تئوری نظامها در روابط بین الملل

بدون شک برای مطالعه هر رشته ای، چه از علوم انسانی و چه علوم طبیعی، می باید ابتدا به ایجاد چارچوبه های مشخص در درون آن رشته پرداخت تا در مطالعه سیری منطقی دنبال شود و در نهایت نتیجه مناسبی هم حاصل گردد.

گسترده گی بیش از حد رشته روابط بین الملل و گوناگونی حوزه های مختلف آن باعث شد تا از حدود اواخر دهه ۱۹۶۰ م. بحث تئوری سیستمها وارد رشته روابط بین الملل شود. جوزف فرانکل عقیده دارد با آنکه سیستم وار بیان کردن قدرت بسیار دشوار است، ولی به دو دلیل سودمند می باشد:

(۱) توانایی گسترده در سازماندهی عناصر منفصل

(۲) امکان دستیابی به فرضیه سازی های قابل توجه

بنابراین مزیتی که استفاده از تئوری نظامها در مطالعه روابط بین الملل دارد، بررسی علمی در تشخیص متغیرها و الگوها است، که خود مطالعه سیستماتیک و منظم رشته روابط بین الملل را موجب می شود.

تعریف نظام

نظام مجموعه ای است منسجم از متغیرهای مستقل و وابسته که هرگونه تغییر در

یکی از عناصر متشکله به سایر بخشهای آن سرایت می‌کند و آنها را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. بنابراین مفهوم وابستگی متقابل در نظام از مفاهیم پایه‌ای است. هر نظام در شرایطی بنام محیط عملیاتی عمل می‌کند.

دوثرتی و فالتزگراف در باب تعریف نظام بین الملل (که چارچوبه ساختاری روابط بین الملل را تشکیل می‌دهد)، آنرا مجموعه‌ای از متغیرها می‌دانند که در کنش متقابل با یکدیگر قرار دارند و از این مجموعه می‌توان یک چارچوبه نظری را برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی ساخت^۱. فرانکل در تعریف دیگری نظام بین الملل را مجموعه‌ای از واحدهای سیاسی مستقل می‌داند که با تکرار قابل توجه و طبق روندهای منظم در کنش و واکنش قرار دارند و تفکر منظم را ممکن می‌سازند^۲.

اما بطور کلی یک سیستم را نمی‌توان مجموعه‌ای یگانه و منفرد فرض کرد، بلکه هر سیستمی مسلماً در حالیکه در داخل، تعامل متغیرهای گوناگون را دارا می‌باشد، از جهت بیرونی هم در تعامل با سیستمهای دیگری قرار دارد که خود در نهایت باعث سیستم کاملتری می‌شود. آنچه مهم است این می‌باشد که بیان لفظ سیستم برای هرگونه ساختاری به آن جنبه کارکردی می‌دهد و برای بررسی این ساختار، قالبهای مشخص تشکیل می‌شود. تحلیل نظامها و یا بررسی آن، قالبهای منطقی و عقلانی را پدید می‌آورد. برای فهم بهتر یک سیستم، باید دو دسته متغیرهایی را که در درون هر سیستم قرار دارد مورد شناسایی قرار داد. دسته اول متغیرهای مستقل یا متغیر محرك نامیده می‌شود که علت احتمالی و یا فرضی متغیر دوم یا متغیر وابسته است. بنابراین متغیر مستقل نوعی شرط لازم یا علت می‌باشد. کلیه تحلیل گران نظام گرا، عناصر اصلی متغیر مستقل را به چهار دسته تقسیم می‌کنند^۳:

الف) واحدها، بازیگران اصلی نظام بین الملل که دارای سازمان رسمی و متشکل از افراد انسانی است. در عین حال امروزه می‌باید نقشی هم برای بازیگران جدید عرصه بین المللی در نظر گرفت که از آن جمله اند سازمانهای بین المللی، شرکتهای چند ملیتی حتی افراد.

۱. دوثرتی و فالتزگراف. نظریه‌های تعارض در روابط بین الملل. جلد اول. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: قومس ص ۲۳۰.
 ۲. فرانکل، همان، ص ۶۷-۶۱.
 ۳. فرانکل، همان ص ۶۰.

ب) ساختارها، که بر روابط مشخصه بازیگران و الگوهای رفتاری آنان دلالت می‌کند.

ج) فرآیندها، که به شیوه کنش متقابل می‌پردازد. فرآیندها دو شاخصه مهم را دارا می‌باشند. این دو شاخصه یکی ویژگیهای تحلیلی است که از سه طریق امکان پذیر می‌باشد؛ از طریق ابزار آنها (نظامی، دیپلماتیک، اقتصادی، ...)، اشکال آنها (دو جانبه و چند جانبه) و و میزان رسمیت آنها، شاخصه دوم مقیاس زمانی است.

معمولاً عوامل فیزیکی تعیین کننده کنش «محدودیت‌ها، و عوامل تأثیر گذار بر روی فرآیندها «قواعد بازی» خوانده می‌شوند.

د) بافت یا محیط، که معمولاً به حوزه‌های علمی و تکنولوژیک، اقتصادی، فیزیکی، اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی تقسیم می‌گردد.

اما در باب متغیر وابسته، معمولاً پنج متغیر مطرح می‌گردد که در درون هر یک تنوع بسیاری وجود دارد:

الف) قدرت؛ ارائه تعریف مشخص و دقیق از قدرت سیاسی بسیار مشکل است و تنها موردی که می‌توان عنوان کرد این است که قدرت، مرکز ثقل و محور اساسی سیاست و هر فعالیت سیاسی است. قدرت در شرایط مختلف از نظام بین‌الملل و در دورانهای مشخص تعریف خاص و متمایز داشته است.

ب) مدیریت قدرت؛ که بحث آن بر سر اعمال قدرت مستقیم و غیر مستقیم، حاکمیت مشترک و توازن قوا، فعالیت‌های صلح جویانه و یا حتی جنگ می‌باشد.

ج) ثبات و بی‌ثباتی؛ بین ثبات و مدیریت قدرت نوعی ارتباط مشترک وجود دارد، چرا که دست کم مستلزم وجود حداقل ترتیبات لازم برای مدیریت قدرت است، گواينکه این دو مفهوم در همه زمینه‌ها با هم برابر نمی‌باشند. مفهوم ثبات به معنای تداوم متغیرای نظام بدون تغییر عمده است و بی‌ثباتی به هر نوع شرایط اطلاق می‌گردد که طی آن متغیرهای دستخوش دگرگونی در جهت عکس هدف نظام بشوند.

د) تحوّل و دگرگونی؛ که در روابط بین‌الملل پدیده پیچیده‌ای است که عموماً در الگوهای بهم پیوسته هر دو گروه متغیرهای مستقل و وابسته حادث می‌شود. ابعادی

نظیر وسعت، شدت و ضعف، درجه الگوپذیری، میزان تسری، جهت گیری و سرعت، همگی ابعاد تحلیلی مهمی برای دگرگونی می باشند.

ه) استحاله و یا تغییر شکل نظام، که دگرگونی کمی و یا کیفی یک یا چند متغیر اساسی را بررسی می کند. در این میان دو نظریه وجود دارد، یک نظریه، میزان وابستگی متقابل میان واحدها را عاملی برای تقویت احتمالی استحاله نظام می داند و نظریه دیگر بازیگر اصلی یا مسلط را عاملی برای نظام گسترده ای می داند که پیوندهای آن چندان توسعه نیافته است.

پس بعبارت کلی می توان عنوان داشت که نظام مجموعه ای از متغیرها می باشد که در یک کنش متقابل با یکدیگر قرار دارند و از این مجموعه می توان یک چارچوبه نظری برای مدون ساختن داده های مربوط به پدیده های سیاسی ساخت.

بحث تئوری ها در روابط بین الملل

روابط بین الملل مطالعه واقعیتهای و رخدادهای جهان است. این وقایع و رخدادها تنها زمانی با یکدیگر در ارتباط هستند که در قالب یک چارچوبه عملی گنجانده شوند. ادواردهالت کار عقیده دارد که واقعیتهای مانند کیسه ای هستند که تا داخل آن چیزی نگذاریم خالی است. عبارت دیگر واقعیات مفاهیم اعتباری هستند که می باید به آن مفهوم بخشید.

روابط بین الملل همواره بدنبال واقعیتهایی می گردد که تاریخ آنها را در خود پوشانده. وقایع در قالب رهیافتهای تئوریک قرار گرفته، تکمیل می شوند، مورد شرح و تحلیل قرار می گیرند، و مدلهایی را برای تبیین و پیش بینی وقایع در روابط بین الملل ارائه می دهند. در این حالت ما شاهد تعامل تئوری و عمل در روابط بین الملل می باشیم.^۱

تئوری ها چارچوبه مطالعه روابط بین الملل را پدید می آورند و تئوریهای مختلف وقایع را بگونه مختلفی مورد بررسی قرار می دهند و به نتایج گوناگونی هم می رسند. تئوری برای توصیف و تعریف آنچه ما در حال آموختن در روابط بین الملل هستیم، اهداف و مقاصد آموختن آن، و طبقه بندی هایی که ممکن است درباره تحلیل رفتار

1. Ngair Woods (ed). Explaining International Relations Since 1947. New York: Oxford University Press 1997.P.1.

بازیگران بین‌المللی انجام دهیم بکار می‌رود.

یکی از اولین کارکردهای تئوری، توصیف و تعریف عبارات و مفاهیمی می‌باشد که نیاز به توصیف و تشریح و یا پیش‌بینی در مطالعه روابط بین‌الملل دارند. تعریف و طبقه‌بندی جزو عناصر بسیار مهم این رشته و دیگر رشته‌های علمی است، زیرا تنها زمانی می‌توانیم بدانیم جنگ یا دولت چیست که بدانیم در چه مقوله‌ای جای می‌گیرد. به درستی تعریف کردن از مشخصه‌های اصلی یک تئوری است و به ما کمک می‌کند تا بدانیم (و مشخص کنیم) که یک عبارت چیست و مخالف آن چه می‌باشد. تعریف یک عبارت هدف اصلی مطالعه در روابط بین‌الملل است.

از سوی دیگر تئوری به ما کمک می‌کند تا از مفاهیم در جای خود استفاده کنیم. بعنوان مثال اغلب، جامعه بین‌الملل و نظام بین‌الملل را که دو مفهوم کاملاً متفاوت هستند، بجای یکدیگر استفاده می‌کنند. هدلی بال (Hedley Bull) عقیده دارد که نظام بین‌الملل در تعریف دو یا چند دولت بکار می‌رود که در تقابل و تعامل با یکدیگر بسر می‌برند و تاثیر گذاری یکی باعث تصمیم‌گیری دیگری می‌شود. در یک چنین سیستمی دولتها بصورت استراتژیک عمل می‌کنند و تصمیماتشان را بر اساس تصوراتشان از عمل دولتهای دیگر پی‌ریزی می‌کنند. اما به عوض جامعه بین‌الملل بعنوان گروهی از دولتها است که در منافع مشترک و ارزشها سهیم می‌باشند و خود را به رعایت مجموعه‌ای از قوانین مشترک در روابط با یکدیگر ملزم دانسته و در کار برای نهادهای مشترک سهیم هستند.^۱

و آخرین نکته درباره تئوری این که، تئوری می‌باید پیچیدگی حاصل از تعامل میان تعداد زیادی از متغیرها را دربر گرفته و آنرا با مفهومی بسیار ساده و بدون ابهام نظری بیان دارد بگونه‌ای که زمینه را برای درک عمیق فراهم آورد.^۲

بحث سطوح تحلیل (Level of Analysis) تئوری سازی را شاید بتوان یکی از بنیادی‌ترین مراحل در ایجاد مفاهیم و مقولات مورد استفاده در روابط بین‌الملل به

1. Hedley Bull. The Anarchical Society: a Study of order in world Politics. London: Macmillan 1977. P.13.
2. Rosenau. Op.cit p 23.

حساب آورد. مهم نیست که مفاهیم تا چه اندازه باز شده باشند، اینان نقش دینا میک را در روابط بین الملل دارند و خود همیشه اصلاح کننده می باشند.

اما سطوح تحلیل که توسط رفتارگرایان در روابط بین الملل ایحاد شد، بعنوان وسیله ای برای طبقه بندی و مفهومی کردن به کار می رود. در این راستا می توان به دو گروه از سطوح تحلیل اشاره نمود.

گروه اول عبارتند از:

- ۱) سطح تحلیل فردی؛ شامل نقش ایدئولوژیها، روانشناسی سیاستگذاری و...
- ۲) سطح تحلیل دولت؛ شامل عوامل سیاسی داخلی، تصمیم گیری بوروکراتیک، گروههای فشار و ائتلافهای ذینفع
- ۳) سطح تحلیل سیستمیک؛ یا تاثیر نظام بین الملل بر دولتها که شامل توزیع قدرت میان دولتها و تاثیر رفتاری آنان است.

در گروه دوم می توان به سطوح زیر اشاره نمود:

- ۱) سطح تحلیل کلان: که به کل نظام بین الملل اشاره داشته و از جامعیت بیشتری برخوردار است. این گونه سطح تحلیل باعث می شود تا کلیه جوانب امور مورد بررسی باشد ولی الگوی آن نوعی سلطه جبری بر سیاستگذاری کشورها می باشد و محقق و سیاستگذار را از ادراک جزئیات باز می دارد.

- ۲) سطح تحلیل خرد: این سطح کلیه اجزاء نظام بین الملل را یکسان فرض نمی کند جبریت حاکم بر کلی دیدن نظام را برطرف می کند. در عین حال این دیدگاه محقق را به سمت بررسی عمل فاعل و انگیزه ها و اهداف و مقاصد سیاست خارجی سوق می دهد.

- ۳) تلفیق دو سطح تحلیل: روزنا عقیده دارد که این دو گرایش تک بعدی عملاً باعث می شود تا نظریه پردازان نتوانند با تلفیق پویسهای «متناقض، هم زمان و گسترش یابنده» که هر دو سطح محیطی و بین المللی را مد نظر دارند، و پویس دیالکتیکی، مطالعات خود را به شکل صحیح در آورند. بنابراین، درین رهیافت که از دستاوردهای فرار رفتارگرایی است، با تلفیق دو سطح خرد و کلان رهیافت جدیدی حاصل می گردد که مسائل را با دید دقیقتری در هر دو سطح می نگرد.

اما در مورد سطوح تحلیل اشکالاتی هم وارد است که عبارتند از:

۱) در تفکیک سطح تحلیل از یکدیگر نمی توان کاملاً هم با اطمینان عمل کرد. مثلاً در سطح فردی؛ ساختار دولت، گروه های داخلی وجود دارند و یا سطح منطقه ای حد فاصل سطح دولت و سطح نظام بین الملل است. بطور کلی در تبیین و تعیین سطوح تحلیل، منطق و درك نقش اساسی را بازی می کنند.

۲) مشکل دیگر اینست که از کدام سطح می باید شروع و به کدام رسید. یک پژوهش در درجه اول نیاز به مشخص کردن سطح تحلیل مناسب دارد.

۳) تمایز میان سطوح تحلیل باعث جدایی واحدها و مفاهیم (مانند دولت و فرد) از ساختار (نظام بین الملل) می شود که در حقیقت این دو در حال تعامل با یکدیگر هستند. در پایان باید عنوان کرد سطوح تحلیل، همراه با دیگر طبقه بندی ها و توصیفات در روابط بین الملل، محققان را در مشخص نمودن آنچه می باید تحلیل و مشخص نمایند، از آنچه نباید، یاری می رسانند.

برداشتهای مختلف از روابط بین الملل

بطور کلی برداشتهای مختلف از روابط بین الملل بدنبال نوع نگرش به مفهوم انسان شکل می گیرد. مکاتب گوناگونی که در روابط بین الملل (و دیگر علوم اجتماعی) پدید آمده اند، هر یک انسان و تعاملات او با دیگران را در قالب تعاریف خود بیان داشته اند، که همانگونه که ماهیت انسان متحول است، نگرشهای نسبت به او هم متفاوت می باشند.

مکاتب گوناگون در روابط بین الملل حیات خود را از اواخر قرن نوزدهم می یابند اما ماهیت خود را بر اثر تجربیات تاریخی دریافت می دارند. البته در این میان رفتارگرایان اعتقادی به استفاده از درسهای تاریخ ندارند ولی باید عنوان کرد که آنان هم اساس مکتب خود را بر اساس نوع رفتار انسان که در قالب یک محیط تاریخی شکل گرفته دریافت داشته اند.

بر این اساس، این بخش از مقاله به بررسی سه گروه از مکاتب فکری می پردازد. گروه اول را شاید بتوان بر اساس گفته هدلی بال کلاسیک نامید که شامل چهار مکتب

وابستگی متقابل اقتصادی، سرمایه داری جهانی، قانون و امنیت جمعی و سیاست قدرت می باشد و نوعی از لحاظ ماهیتی، طرحها و قالبهای فکری می باشند که شاید کمتر بتواند جنبه عملی بخود بگیرد.

گروه دوم را می توان مکاتب علم گرا نامید که شامل رفتارگرایی و فرارفتارگرایی می باشد که اینان سعی دارند با تقویت حوزه نظری، حوزه عملی بهتری فراهم آورند. گروه سوم را شاید بتوان خردگرایی نامید که شامل سه مکتب پسانوگرایی، مکتب انتقادی و مکتب سازندگی می باشد و اینان سعی دارند تا مطالعه روابط بین الملل را از حالت علم گرایی خارج و به بیان مفهوم، به آن حقیقتی که واقعاً موجود است، پردازند.

مکتب وابستگی متقابل اقتصادی

(Economic Interdependence Approach)

طرفداران این مکتب که بیشتر در قبل از جنگ جهانی اول رواج داشت، اعتقاد به شبکه ای از منافع دارند که در سیاست خارجی دولتها نقش اساسی دارد. اینان اقتصاد و منافع اقتصادی را عاملی برای جلوگیری از جنگها و یا حداقل کاهش تعارضات میان کشورها می دانند. هر دولتی سعی می کند تا از جنگ بدلیل صدمات شدیدی که به سیستم مالی و بانکی کشور پدید می آورد، پرهیز کند. اینان می دانند که وابستگی متقابل مالی پیچیده در روابط با سرمایه بین المللی باعث می شود تا هر دولتی در شبکه ای از منافع درگیر شود، که به همین دلیل وقوع هرگونه جنگ منافع همه کشورها را تهدید می کند. پس بطور کلی رشد وابستگی متقابل اقتصادی باعث پدید آمدن منافع مشترک میان دولتها می شود که همکاری ها را تسهیل می نماید. از نظر این دیدگاه، اولویت ها و تمایلات دولتها در عرصه روابط بین الملل را دستاوردهای بالقوه اقتصادی تعیین می کند.

اندیشه وابستگی متقابل اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ مجدداً احیا شد و این زمانی بود که بازارهای سرمایه جهانی حوزه خود را به تجارت بین الملل گسترش دادند و میزان سرمایه گذاری ها افزایش پیدا کرد. از تئوریسین های برجسته این مکتب می توان از کوپر، مدرس، کوهن و نای نام برد که به نظریه پردازی وابستگی متقابل اقتصادی در قالب رفتار دولتها پرداخته اند. اینان در بحث خود عنوان می کنند که

با افزایش وابستگی متقابل اقتصادی، استفاده از نیروی نظامی در میان کشورها کاهش می‌یابد. در آمریکا این مکتب از اواخر جنگ ویتنام بصورت یکی از اصول اساسی سیاست خارجی مطرح گشت.

امروزه این نظریه در قالبهای متعددی در باب همگرایی سیاسی بکار می‌رود تئوری‌های این مکتب شیوه‌های مختلفی از جمله انتخاب عقلانی، عمل دسته جمعی، سیاستگذاری متقابل و تئوری بازی‌ها را در بر می‌گیرد و هدف آن متمایل نمودن دولتها به همکاری متقابل بجای جنگ می‌باشد.

مکتب سرمایه داری جهانی (World Capitalism)

در طول سالهای جنگ جهانی اول، نظریه سرمایه داری جهانی توسط لنین و هم‌کیشان وی بعنوان علت جنگ مطرح گردید. لنین عقیده داشت که این جنگ؛ یک جنگ امپریالیستی است که توسط بخشی از دنیا، که تنها بدنبال کسب منافع اقتصادی از طریق سرکوب دیگران می‌باشد، پدید آمده است.

رهیافت سرمایه داری جهانی، درباره مالکیت و کنترل ابزار تولید در جهان اقتصاد است. بازیگران در این نظریه صاحبان سرمایه می‌باشند (دولتها و یا شرکتهای) که بدنبال رقابت در اقتصاد جهانی هستند. منافع این بازیگران شکل دهنده استراتژیها و اولویت‌های این دولتها است. پدید آمدن اصطلاح جهان سوم از تبعات این نظریه است. در اوایل دهه ۱۹۵۰، ساختارگرایان اکلا (ECLA) و راثول پربیش در تبیین جهان از دیدگاه اقتصاد، نظریه جهان مرکز و پیرامون را ارائه دادند. کشورهای مرکز در این نظریه کشورهای هستند که صاحب سرمایه و ابزار تولید می‌باشند و کشورهای پیرامون کشورهای هستند که قابلیت عمل کمتری در مقابل کشورهای مرکز دارند و در یک چرخه نابرابر اقتصادی قرار دارند که تبعات خود را در دیگر حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و غیره بر جای می‌گذارد.

از دیگر مکاتب این رهیافت مکتب وابستگی است که توسط نئومارکسیستهای نظیر پل باران در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ پی‌ریزی شد که چرخه سرمایه داری جهانی را بگونه‌ای می‌دانستند که همواره دور باطلی را برای کشورهای توسعه نیافته پدید می‌آورد. اما مکتب وابستگی جدید یا توسعه وابسته که توسط فرناندو هنریک کاردوزو و دیگر نظریه پردازانی نظیر ایوانس، اوبراین و چیلکوت در اواسط دهه ۱۹۷۰

پدید آمد، با مرتبط ساختن دولت، سرمایه داخلی و سرمایه بین المللی، هدف به پایان و ابستگی و پدید آمدن توسعه داشتند.

از جمله رهیافت های دیگر این مکتب تئوری نظامهای جهانی امانوئل والرشتاین در میانه دهه ۱۹۷۰ است که با تکمیل دیدگاه راثول پریش، جهان را به سه حوزه مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون تقسیم می کند و به بیان خصوصیات ساختاری (داخلی و بین المللی) می پردازد^۱.

با پایان یافتن جنگ سرد و مطرح شدن مجدد نقش اقتصاد در عرصه سیاستهای جهانی، تئوری جهانی شدن^۲ (Globalization) در رابطه با نقش جهان سوم در سیاستهای جهانی و بیان این مطلب که دولتها در چرخه ای از اصول و منافع جهانی درگیر شده اند که کلیه سیستم را بطور یکسان در بر می گیرد، نظریه پردازانی را بخو^۳ اختصاص داده است.

رهیافت قانون و امنیت جمعی

(Law and Collective Security)

این رهیافت که تبلور آن حاصل دوران بعد از جنگ جهانی اول است، عقیده دارد که دولتها بوسیله نوعی دیدگاه مشترك جمعی ترغیب شده، با جنگ مخالفت می کنند و نهادهای امنیت جمعی را پدید می آورند. وودرو ویلسون، رئیس جمهور آمریکا عقیده دارد که علت اصلی پدید آمدن جنگ جهانی اول عدم وجود سیستم کارآمد دیپلماسی، قانون مناسب و نهادهای لازم در میان دولتها بود که تضمین کننده صلح باشد. در دیدگاه ویلسون، جامعه ملل می توانست نهادی باشد که صلح را تضمین نماید. دولتها با اعطای بخشی از حاکمیت خود به جامعه ملل باعث می شوند تا نوعی دیدگاه و احساس مشترك در میان کشورهای عضو پدید آید. این دیدگاه در روابط بین الملل سعی در ترسیم راههای تضمین صلح در میان ملتها داشت که با پدید آمدن جنگ جهانی دوم و شکست جامعه ملل، برای ده ها سال بی اعتبار گردید.

۱. برای مطالعه بیشتر این نظرات می توانید به کتابهای زیر رجوع نمایید چلکوت. توسعه و توسعه نیافتگی. ترجمه دکتر احمد ساعی تهران: مؤسسه نشر علوم نوین ۱۳۷۵. یان روکس برو. جامعه شناسی توسعه نیافتگی، ترجمه دکتر مصطفی ازکیا. تهران، نشر توسعه، ۱۳۷۰.

۲. برای مطالعه نظریات مربوط به جهانی شدن می توانید به کتاب زیر مراجعه کنید:

۳. Charlotte Brenton. (ed) Global Politics. London: Blackwell 1996.

یکی از اصول این دیدگاه، تأکید بر این نکته بود که دموکراسی‌ها هرگز با یکدیگر نمی‌جنگند. نظام بین‌الملل بعنوان جامعه‌ای متشکل از دولتها و شهروندان متصور می‌شود که تصمیمات دولتها در آن، در حقیقت انعکاس عقاید شهروندان آن دولتها است. دولتها هم در تعاملات خود با یکدیگر، هنجارهای بین‌المللی و احترام دو جانبه، و یا بعبارت بهتر اصول اخلاق بین‌المللی را مد نظر دارند. دولتها در یک سیستم دارای هرج و مرج (Anarchic) زندگی نمی‌کنند، بلکه همانند یک جامعه یکدیگر را در می‌یابند و شخصیت می‌دهند.

امروزه این نظریه در قالب تئوری رژیم‌های بین‌المللی (International Regimes) مجدداً مطرح گردیده که عقیده دارد رژیم‌ها مجموعه‌ای از اصول، هنجارها و قواعد، و فرآیندهای تصمیم‌گیری هستند که بازیگران آنها را در حوزه‌هایی از مسائل اعمال می‌کنند.^۱

نوع دیگر این دیدگاه که امروزه دیده می‌شود، نظریه نظم نوین جهانی است که ترکیبی است از این مکتب و انزواگرایان جدید که اعتقاد به نظم نوینی بر اساس حقوق بین‌الملل، سیستم کارآمد امنیت جمعی و دموکراسی، و نظام سلسله‌مراتبی مبتنی بر ماهیت قدرت دارد. این نظریه در بحث رژیم‌های بین‌المللی تحت عنوان رژیم هژمونی با ثبات عنوان می‌شود. در یک چنین سیستمی ما شاهد تعداد زیادی از دولتهای دموکراتیک در جهان خواهیم بود که اصل دموکراسی باعث اشتراک نظر در موارد مختلف تعاملات خواهد بود.^۲

در مرکز بحث‌های مکتب قانون و امنیت جمعی، نهادهای بین‌المللی قرار دارند که راهی است برای ایجاد جامعه‌ای صلح‌آمیز و تنظیم همکاری‌ها برای کسب منافع دو جانبه. برخلاف دیدگاه وابستگی متقابل اقتصادی، همکاری میان دولتها بر اساس منافع اقتصادی نمی‌باشد، بلکه بر اساس دیدگاه جهانی است که در اثر عمل دولتها حاصل می‌شود. این دیدگاه بعد جدیدی را وارد روابط بین‌المللی می‌کند: جامعه‌ای از دولتها که

1. Stephen Krasner (ed). International Regimes. Ithaca: New York 1983 p.

2. Thomas Carothers. Democracy. Foreign Policy No 1 Summer 1997 P. 11-12.

در داخل سیاستهای خود را دارند و خارج از نظام سرمایه داری جهانی هستند. در جامعه بین المللی؛ دولتها بعنوان نمایندگان ملتها، قواعد و هنجارها را ایجاد می کنند که این قواعد و هنجارها اساس سیاست خارجی آنان و اساس روابط بین الملل را تشکیل می دهد.

رهیافت سیاست قدرت (Power Politics)

این مکتب که به واقعگرایی معروف است؛ بدنبال جنگ جهانی دوم، شکست سیستم جامعه ملل و آرمانگرایی ویلسونی، عقلانیت اقتصادی و مکتب وابستگی متقابل اقتصادی، و بین الملل سوم نئین ایجاد گردید.

ادوارد هالت کار که خود از عمل گرایان می باشد، در کتاب بحران بیست ساله (۱۹۳۹-۱۹۱۹) ضمن آنکه روابط بین الملل را نزاعی میان دولتها برای کسب قدرت می داند، به نقد آرمانگرایی و امنیت جمعی می پردازد. او عقیده دارد که تشکیل جامعه ملل با این تفکر که انسان می تواند بر اساس حقوق بین الملل و نظم منافع خود را تأمین نماید، امری اشتباه بود. از نظر کار، یک چنین عقایدی تفکرات ناآگاهانه از منافع ملی در یک زمان خاص می باشد. طرفداران جامعه ملل و یا تجارت آزاد، تنها منافع خود را در قالب الفاظ بین المللی بیان داشته اند^۱.

نظریه واقعگرایی تحت تأثیر این نظریه و بر اساس تعارض با چهار دسته از آرمانگرایان که در پایان جنگ جهانی دوم سعی در گنجاندن عقاید خود در سیاست خارجی آمریکا داشتند، توسط مورگنتا و طرفداران وی ایجاد شد. این چهار دسته آرمانگرایان عبارت بودند از:

۱) تخیل گرایان (Utopians) که سازمان ملل را پی ریز نظم نوین بعد از جنگ می دانستند.

۲) قانون گرایان (Legalists) که عقیده داشتند حقوق بین الملل اساس روابط بین الملل است و تنها ارگانی که وظیفه تدوین آن را دارد سازمان ملل است.

۳) احساس گرایان افراطی (sentimentalists) که سیاستهای فوری نظیر مداخله در ترکیه و یونان را مورد تأکید قرار می دادند و زمانی دچار بحران شدند که

1. E.H.Carr. The Twenty Years Crisis 1919-39. 2nd Ed. London: Macmillan 1946.

توانایی بین آنچه می خواستند و آنچه ممکن بود را از دست دادند .

۴) انزوآگرایان جدید: (Neo Isolationists) که عقیده داشتند ایالات متحده آمریکا قدرت بی هم‌تاست و نباید به سیاستهای سنتی خود باز گردد . دنیا می باید بر اساس سیاستهای آمریکایی اداره شود .

تئورسین های واقعگرایی ، نظریه خود را بر اساس ساختار سنتی قدرت ، بصورت رسمی تر بیان داشته اند که در آن به دولتها نقش کارکردی در قالب نظام بین الملل داده شده است . نظم به خودی خود بعنوان مجموعه ای از اصول منظم و با ثبات و بخشهای متفاوت که کارکردهای گوناگونی دارند تعریف شده است . تنها چیزی که در این نظام فاقد قدرت فائقه متحوّل شده است ، توزیع قدرت است که مرتباً در حال پویایی و تحوّل می باشد .

سه دیدگاه واقعگرایان درباره روابط بین الملل عبارتند از :

- ۱) نظام بین الملل ، سطح تحلیلی است که سیاستهای دولتها را معین می کند .
- ۲) دولتها ، یگانه بازیگران عرصه بین الملل می باشند که بازیگرانی عقلانی هستند و از حد نهایی قدرت و توانایی اجرای آن برخوردارند .
- ۳) موازنه قدرت ، تنها مکانیسم حفظ نظم در جهان است .

بعبارت دیگر ، اولویت های دولتها توسط رهبران آنان و منافع ملی ایجاد می شود و منافع ملی اساس عملکرد دولتها با یکدیگر را تشکیل می دهد . عملی سیاستگذاران تنها زمانی موفق است که در روابط خود با دیگران بدنبال کسب ، حفظ و افزایش قدرت باشند . سیاست خارجی بر اساس منطق نظام بین الملل و توزیع قدرت در میان دولتها می باشد . نکته مهم این که رهبران در انجام سیاست خارجی می توانند هیچگونه ارتباطی با نظام داخلی خود برقرار نکنند .

سیاست قدرت در روابط بین الملل ، تعامل میان دولتها را بعنوان نزاعی بر سر قدرت به تصویر می کشاند^۱ . دولتها تنها بدنبال کسب ، حفظ و افزایش قدرت هستند و تنها قدرت می تواند قدرت را محدود کند . موازنه قوا تنها وسیله پدید آورنده نظم و

۱ . برای مطالعه بیشتر :

هانس جی مورگنتا . سیاست میان ملتها . ترجمه حمیرا مشیرزاده . تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی . ۱۳۷۳ .

دیپلماسی وسیله حفظ آن می باشد. در باب دیپلماسی هم باید این نکته را عنوان کرد که تنها سیاستگذاران هستند که می توانند اساس سیاستها را پی ریزی کنند و نظرات عمومی و داخلی در این زمینه نادیده گرفته می شود.

در اواسط دهه ۱۹۷۰ و بدنبال انتقادهایی که به نظریه واقعگرایی و بخصوص بحث موازنه قدرت گرفته شد، افرادی نظیر کنت والتز نظریه نوواقعگرایی را در قالب ساختارگرایی بازسازی کردند.

نوواقعگرایی در واقع از تلفیق دو رهیافت ششی (علت - معلول فلسفی) و رفتارگرایی (پیوستگی مؤتلفه ها در یک نظام) بوجود آمده است. نوواقعگرایی شامل پنج اصل است که دو اصل آن از واقعگرایی می باشد:

- ۱) اصل دولت محوری
- ۲) اصل عقلانیت و قدرت، که با تلفیق خود اصل منافع را تشکیل می دهد.
- ۳) نظام بین الملل هرج و مرج گونه است
- ۴) نظام بین الملل از تعامل میان کارکردهای مشابه واحدها تأثیر می پذیرد.
- ۵) توزیع توانمندی دولتهای موجود در نظام به مقتضای نظامها و زمانهای گوناگون متفاوت است^۱.

بنابراین مفروضه نظریه نوواقعگرایی عبارتست از اینکه دولتها بعنوان یگانه بازیگران اصلی سعی می کنند تا با بهره گیری از ابزارهای داخلی و خارجی، حداکثر منافع خود را تأمین کنند. مهمترین بحث در این میان، بحث امنیت ملی است که نوعی ساخت اجتماعی - مفهومی می باشد که اساس خود را از نوع دیدگاه خاص که آنرا تعریف می کند، دریافت می دارد. امروزه این نظریه در قالب امنیت جهانی هم مطرح می شود^۲.

عنصر متغیر ساختاری در این نظریه، توانمندی های نسبی است که با الهام از اصل خودیاری صورت می گیرد که خود موجب شکل گیری الگوهای ائتلافی بین المللی یا

۱. سید حسین سیف زاده. نظریه پردازی در روابط بین الملل، مبانی و قالبهای فکری. تهران: انتشارات سمت ۱۳۷۶ ص ۱۷۱-۱۶۳.
 ۲. سیف زاده. همان ص ۱۷۰.

الگوهای داخلی متفاوت می‌شود که حاصل آن تشکیل موازنه قدرت است.^۱ دیدگاه‌هایی که تاکنون عنوان شدند، اساس شناخت و نوع دیدگاه را بر اساس ماهیت انسانی و تاریخ قرار داده‌اند، که بر این اساس اخلاق، قدرت و منافع بعنوان عوامل روابط انسانها با یکدیگر شناخته می‌شود. این رهیافتها دیپلماسی، استراتژی، همکاری و منازعه و بعبارت بهتر، جنگ و صلح را مفهوم روابط بین‌الملل می‌دانستند. از دید آنان همکاری و رقابت بعنوان دو اصل اساسی روابط بین‌المللی انعکاسی از سلطه نظامی و اقتصادی می‌باشد.

هر یک از دیدگاه‌های عنوان شده بازیگران مختلف، محرکه‌های متفاوت، و نتایج متفاوتی را در روابط بین‌الملل مورد بحث قرار داده‌اند و هر یک نظام بین‌الملل را از دیدگاه حوزه فکری خاصی تبیین نموده‌اند. وودز (Ngair Woods) عقیده دارد این مکاتب علیرغم آنکه عنوان تئوری بخود می‌گیرند، اما هرگز تئوری نمی‌باشند بلکه مفهوم‌سازی تقابلی بازیگران در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد.^۲

این رهیافتها تنها به بیان الگوهای کلی می‌پردازند که خاستگاه خود را در تاریخ می‌یابد. مورگنتا عقیده دارد؛ عنوان واقعگرایی بر اساس سرشت انسان آنگونه که هست و توجه به فرآیندهای تاریخی آنگونه که رخ داده انتخاب گردیده است.^۳

اما بتدریج از اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ شاهد رویکردهای جدیدی در روابط بین‌الملل هستیم که رهیافت خود را بر اساس اصول تجربه‌گرایان و علوم طبیعی پی‌ریزی کرده و سعی دارند تا با وارد نمودن اصول علمی در علوم انسانی، تلفیقی میان این دو حاصل کنند. این رهیافتها که بگونه‌ای علمی هستند، دو نکته را در باب روابط بین‌الملل عنوان می‌کنند. یکی روش استقرایی و مدل‌سازی است که ابزارهای تئوریک را در عرصه روابط بین‌الملل وارد می‌سازد، و دیگری روشهای قیاسی است که بحثهای کمیته می‌باشند. بخش بعدی این مقاله اختصاص به دورویکردی دارد که در این باب پدیدار شدند، یعنی رفتارگرایی و فرارفتارگرایی.

1. Ronald Steel. A New Realism. World Policy Journal. Vol XIV No 2 Summer 1997. P. 2.
2. Woods Ibid. P- 14.

۳. مورگنتا. همان، ص ۴.

رهیافت رفتارگرایی (Behavioralism)

رهیافت رفتارگرایی ابتدائاً از جامعه‌شناسی به حوزه دیگر علوم اجتماعی وارد شد. این مکتب که تحت عنوان رفتارگرایی اجتماعی (Social Behaviorism) یا تعامل‌گرایی (Symbolic Interactionism) سمبلیک نامیده می‌شد، عقیده داشت جامعه‌شناسی برای تعاملات انسانی است اما نه در قالب ساختار اجتماعی و یا جامعه، بلکه بوسیله تئوری‌سازی و پژوهش‌های تجربی که بر اساس رفتارهای انسانی قابل مشاهده صورت می‌گیرد^۱. این تفکر که اولین بار در دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو شکل گرفت، بطور کلی با نوع دیدگاه جامعه‌شناسان اروپایی نظیر امیل دورکیم و ماکس وبر متفاوت بود، و آنان بیشتر به بحث مفهومی می‌پرداختند تا بررسی تجربی. تالکوت پارسونز که خود از پیشگامان این مکتب بود، عقیده دارد عمل اجتماعی را می‌باید در قالب تئوری رفتار آزادی‌مورد بررسی قرار داد. عمل اجتماعی دارای ماهیتی آزاد است و برای بررسی آن می‌باید از علوم دیگر نظیر علوم طبیعی، اقتصادی و روانشناسی استفاده نمود. بر این اساس افراد موجوداتی آزاد هستند که در عین تفاوت‌های خاص با یکدیگر، به تعامل می‌پردازند^۲. برای شناخت ماهیت عمل اجتماعی، می‌باید به رفتار تک‌تک این افراد پرداخت که این امر، تنها از طریق روش‌های علمی یعنی تئوری‌سازی و پژوهش‌های عملی امکان‌پذیر است.

بر این اساس اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل با بهره‌گیری از مفهوم ماهیت رفتاری عمل اجتماعی، (Behavioural Nature of Social Action) آنرا به حوزه روابط بین‌الملل می‌کشانند که بعقیده آنان حوزه‌ای است از دولتهای گوناگون با خصوصیات متمایز، که همانند افراد به تعامل با یکدیگر می‌پردازند. این افراد عقیده داشتند حوزه روابط بین‌الملل آنچنان وسیع است که در محدوده سیاست نمی‌گنجد ولی باید برای مطالعه آن از علوم دیگر، یعنی علوم تجربی، اجتماعی و طبیعی بهره گرفت. رفتارگرایی در روابط بین‌الملل سرآغاز نظریه پردازی سیستمی در روابط بین‌الملل و مدل‌سازی، چارچوبه‌های مفهومی، قیاس و استقرار، فرضیه و آزمون، ارزیابی

1. Peter Hamilton, Talcott Parsons, London: Routledge. 1983 P. 17.
2. Hamilton. Ibid 18.

کمی، متغیرها و دسته بندی اطلاعات و داده ها و بهره گیری از آمار می باشد. حدود فعالیت رفتارگرایان را می توان در چند عنوان خلاصه نمود:

مدل سازی انتزاعی، تقسیم بندی مطالب در سطوح خرد و کلان، بررسی ایستارها، کاربرد تحقیقی و آماری، تحلیل محتوایی، فرضیه سازی، طبقه بندی پدیده ها، آزمایش فرضیه ها و دقت در بررسی مسائل.

یکی از بزرگترین رهاوردهای رفتارگرایی، ایجاد تئوری نظامها بحث سطوح تحلیل است که قبلاً به آنها پرداخته شده.

اما به تدریج رفتارگرایی در حوزه عملی از نارسائیهای متعددی برخوردار شد. شاید بزرگترین نارسایی این حوزه از تفکر، فرضی بودن آن باشد، به این مفهوم که انسان را نمی توان همانند ماده به حوزه آزمایشگاه وارد کرد. و هر آنچه در باب انسان بیان می شود فرضی می باشد. از دیگر نارسایی ها، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) رفتار شخص رفتارگرا: به این معنا که انسان علیرغم آنکه می تواند رفتار افراد دیگر را مشاهده کند، اما از بیان رفتار خویشتن عاجز است.

۲) عدم توانایی در بیان بایدهای نظام بین الملل: روش علمی تنها قادر است یک سری ارزشها را بعنوان اساس عمل بیان دارد و شرایط پیش بینی این اعمال را فراهم نماید، اما از پدید آوردن قانون محض عاجز است.

۳) پیچیدگی رفتار نظامها و دولتها: بطور کلی دولتها از مجموعه افراد، نهادها و سازمانهای گوناگون تشکیل شده که در نهایت از فرآیند رفتارهای داخلی آنان و رفتار دولت در عرصه نظام بین الملل (که خود متشکل از دولتهای گوناگون است) فراهم می گردد. در این جهت به دلیل وجود عواملی چون محدودیت، عقلانیت و عدم عقلانیت، و آزادی، نمی توان به روابط علت و معلولی دقیقی دست یافت.

۴) مسئله قدرت در روابط بین الملل: مسئله قدرت، اساس روابط بین الملل را تشکیل می دهد، و ماهیت متحول آن از دیگر عوامل ناتوانی در بررسی رفتارها است که هر عملی در این زمینه انجام گیرد انتزاعی می باشد.

۵) عدم توانایی آینده نگری: تنها دستاورد رفتارگرایی، پیش بینی برخی وقایع در شرایط معین است، اما این رهیافت از آینده نگری و پیش بینی دورانی که جزئیات کاملی از آن در دست نمی باشد عاجز است.

بطور کلی این رهیافت که از اواخر دهه ۱۹۶۰ به تدریج اهمیت خود را از دست داد، تنها هدفش کشف همسانیها (Regularities) و محدودیتهاست^۱.

رهیافت فرارفتارگرایی (Post behaviouralism)

رهیافت فرارفتارگرایی بعنوان چالشی در برابر رفتارگرایی و ناکامیهای حاصله از آن در اواخر دهه ۱۹۶۰ پی ریزی شد. دیوید ایستون که خود از پدید آورندگان این رهیافت است عقیده دارد فرارفتارگرایی ترکیبی از عمل و ارتباط است.^۲ او اعتقاد دارد فرارفتارگرایی دارای اصولی است که عبارتند از:^۳

(۱) اولویت ماهیت بر روش. ما قبل از آنکه به دنبال ابزار باشیم، می باید واقعیات اساسی علوم اجتماعی را مورد تاکید قرار دهیم.

(۲) علوم رفتاری، ایدئولوژی محافظه کاری تجربی را رواج می دهند. اطمینان به یک شخص یا مسئله در توصیف و تحلیل حقایق مانع از درک این وقایع در سطح وسیع می شود.

(۳) پژوهش رفتاری از واقعیت به دور است. وظیفه فرارفتارگرایی کمک به علم سیاست برای یافتن مسائلی است که انسانها در بحرانهای مختلف به آنان نیاز دارند.

(۴) پژوهش در باب توسعه ساختاری ارزشها بخش غیر قابل انکار و خاموش نشدنی علم سیاست است.

(۵) نقش روشنفکران و افراد در حفظ ارزشهای تمدن انسانی یک نقش تاریخی است که نمی توان آن را از انسان سلب نمود.

(۶) درک مسئولیت برای عمل در جهت شکل دادن به جامعه. عمل گرایی می باید در نزاع معاصر بر سر تفکرات در جامعه نفوذ، و به آن شکل خاصی بدهد.

(۷) در این راستا سازمانها و نهادهایی نیاز است که وظیفه ارتباط را بر عهده دارند. عبارت بهتر فرارفتارگرایی تلفیقی از علم و واقعیات انسانی است. گابریل آلموند

۱. حسین خوشوقت. تجزیه و تحلیل تصمیم گیری در سیاست خارجی تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۱۳۷۵. ص ۲۳-۲۱.

2. David Easton. A New Revolution In Political Science. The American Political Science Review Vol LXIII No 4 Dec 1969 P 1051.

3. Easton Ibid P 1052.

عقیده دارد عمده ایراد وارده به جنبش رفتاری، فدا شدن محتوای دانش در برابر تکنیک و قطع نسبی ارتباط بین علوم سیاسی و خصوصیات ذاتی آن بوده است. آلموند عقیده دارد واقعیات سیاسی عبارتند از اندیشه، اهداف، مقاصد، رفتار انسانی و جهان محسوس که در مرکز این سیستم انتخاب‌ها و تصمیم‌ها قرار دارند.

رهیافت فرارفتارگرایی عقیده دارد رفتار انسان را می‌باید هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماع بررسی نمود. در عین حال تلاش می‌شود تا میان هنجارها و تئوری‌های تجربی-تحلیلی پیوند حاصل شود. بنابراین رهیافت فرارفتارگرایی با وارد کردن ارزش و هنجار به حوزه شناخت، تلفیقی میان رفتارگرایی و سنت‌گرایی ایجاد می‌کند.

در روابط بین الملل این نظریه توسط افرادی نظیر جیمز روزنا گسترش داده شد. اگر ایجاد سطوح تحلیل در مطالعه نظام بین الملل و استفاده از سطح تحلیل خرد و کلان از دستاوردهای رفتارگرایی محسوب می‌شد، فرارفتارگرایی، تلفیقی را میان این دو سطح برقرار نمود. در این راستا عمل دولت در قالب محیط سنجیده می‌شود و این دو، در عین تاثیرگذاری ساختارهای داخلی شان، با یکدیگر در حال تعامل می‌باشند.

یکی از مهمترین انتقادهایی که به رهیافتهای یاد شده وارد می‌گردد، عدم توجه این رهیافتها به رابطه میان زبان، دانش و قدرت است، تعریف، تشریح مساله، طبقه‌بندی، تئوری‌سازی و جمع‌آوری اطلاعات، هیچیک تنها راه بیان حقیقت نمی‌باشند. در علم روابط بین الملل، اصطلاح «خردگرایی» (Reflectivism) به سه مکتبی اطلاق می‌گردد که در مقام توصیف روابط بین الملل برآمدند، یعنی مکتب پسانوگرایی، (Post Modernism) مکتب انتقادی (Critical Theor) و مکتب سازندگی (Constructivism) که این بخش از مقاله به بیان این مکاتب می‌پردازد.

رهیافت پسانوگرایی

رهیافت پسانوگرایی در اصل چالشی افراطی است نسبت به تمام تئوری‌هایی که عنوان شد. این رهیافت توسط افرادی نظیر فوکو، لاکان، لیوتار، دریدا، ... تدوین شده و بنوعی شالوده‌شکنی در هر آن چیزی است که در نتیجه تجربه و روشهای علمی کسب می‌شود. این مکتب بنوعی چالش است میان قضایای پایه‌ای که درباره «مفهوم» و «دانش» صورت می‌گیرد. در مرکز تمامی بحثهای پسانوگرایی این نکته قرار دارد که واقعیت اجتماعی آن چیزی است که از تفسیر ما می‌گذرد، و این تفسیر اساس واقعیتهای

سیاسی اجتماعی را در روابط بین الملل تشکیل می دهد. پسانوگرایان عقیده دارند تعاریف، دیدگاهها و تئوری هایی که در توصیف عین و ذهن بکار می روند گمراه کننده می باشند. آنان ما را به درک یا تشریح دنیای واقعی نمی رسانند. در کنار تلاش برای درک جهان، ما باید سعی کنیم تا بتوانیم تاریخ، فرهنگ، ریان و رفتار را درک کنیم. میشل فوکو عقیده دارد؛ ذهن آنچه چیزی است که می دانیم و عین آن چیزی است که شناخته می شود (یا شده است) و این دو یعنی دانش و شناخت، اساس هستی شناسی را در انسان تشکیل می دهد که پایه کلی قدرت است. دانش حاصل یک گذار تاریخی است و هر قدرتی بدون آنکه این نوع از دانش خاص را قبول داشته باشد نوعی سلطه طلبی است.^۱

چالش پسانوگرایی چالش قدرتمند و ساختاری است که دیدگاهها و مقوله های ساختاری و توصیفی ما در رابطه با هویت، مردمان و پروسه های سیاسی را به سؤال می کشاند. در یک عبارت کلی می توان گفت رهیافت پسانوگرایی قیامی است در مقابل خطوط تفکر مسلط. این رهیافت، اعتبار و هرگونه پژوهش آکادمیک را زیر سؤال می برد و عقیده دارد هیچ مقوله دانش به اندازه دانش کاربردی ثبات ندارد. از عمده ترین مباحث پسانوگرایی، نقد قدرت از دیدگاههای مختلف است که در حوزه های تفکر سیاسی، فلسفی و ادبی صورت می گیرد. اینان همگی نوگرایی را توجیه گر قدرت ضد انسانی می دانند،^۲ و سعی دارند تا بیان دارند که واقعیت روزمره از گوهری اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و زبانی برخوردار است.^۳

مکتب انتقادی

مکتب انتقادی هم مانند پسانوگرایی چالشی است در این جهت که روابط بین الملل بر اساس زبان، مفاهیم، و مقولاتی که خود ما استفاده می کنیم ایجاد می شود. اما مکتب انتقادی اساس کار خود را بر جامعه شناسی انتقادی که دستاورد ماکس و

1. Barry Smith. Michel Foucault. London Routledge. 1985 64-65.

۲. عباس منوچهری. قدرت، مدرنیسم و پست مدرنیسم. اطلاعات سیاسی اقتصادی سال دوازدهم. شماره اول و دوم. مهر و آبان ۱۳۷۶ ص ۳۶.

۳. وحید بزرگی پسانوگرایی در روابط بین الملل. اطلاعات سیاسی اقتصادی سال دوازدهم شماره اول و دوم. مهر و آبان ۱۳۷۶ ص ۴۱.

هورکهایمر است می گذارد، نه شالوده شکنی. در مرکز این مکتب متفکران مکتب فرانکفورت و بخصوص یورگن هابرماس قرار دارد که عقیده داشتند دانش مجموعه ای از واقعیت ها نمی باشد، بلکه واقعیات محصول جامعه و تاریخ هستند. تئوریسین های مکتب انتقادی از ترکیب جامعه و تاریخ، روابط بین الملل را بصورت دانش در می آورند. اینان تئوری اجتماعی را همانند نیروی محرکه مسائل سیاسی و بین المللی می دانند. در قالب این مکتب، انسانها مفاهیم را در محتوای فرهنگ خود درک می کنند.

مکتب انتقادی با واقعگرایی و تئوواقعگرایی و دیگر دیدگاههایی که دولت را یگانه بازیگر عرصه بین المللی می دانند مخالفند. بعنوان مثال طرفداران این مکتب عقیده دارند واقعگرایان جهان را فاقد قدرت فائده می دانند و دولت را بعنوان یگانه بازیگر عرصه بین المللی، عاملی می دانند که با بهره گیری عنصر قدرت به روابط شکل صحیح می دهد. در صورتیکه بازیگران اصلی نظام بین المللی جوامع و انسانها هستند که اینان خود با هویت های خاص و تشخیص منافع، راههای بهتری برای تعامل دارند.^۱

مکتب سازندگی

این مکتب هم بر اساس نظریه اجتماعی شکل می گیرد که در عین حال نزاعی با بنیان های اصلی روابط بین الملل ندارند و عقیده دارند سیاست جهانی در قالب جامعه بین المللی شکل می گیرد، نه نظام بین المللی. اینان عقیده دارند که این جامعه بر اساس هنجارها و قواعد خاصی قرار دارد. مکتب سازندگی بحث می کند که جریانات تجربی رابط بین المللی، همگی هنجارها و قواعد را بعنوان منافع عقلانی دولت ها قلمداد می کنند. در صورتیکه قواعد و هنجارها معیارهایی هستند که بر اساس آنان منافع شکل می گیرند. هنجارها و قواعد اساس بازی بین المللی است که معین می کند چه بازیگرانی و پیروی از چه قوانینی، نتایج مورد نظر را از اعمال پدید می آورد. بعبارت بهتر هنجارها باعث نمی شوند تا یک دولت در جهت خاصی عمل کند، بلکه دلایل عقلانی را برای یک دولت فراهم می آورد که بتواند آن کار را بهتر انجام دهد.^۲ اینان زبان را نوعی وسیله

1. Woods Ibid P 26.

2. Woods Ibid. P 27.

عمل می‌دانند که تنها انعکاس دهنده مفاهیم نمی‌باشد، بلکه در حقیقت نوعی رفتار و عمل است.

مکتب سازندگی اعتقاد به تحول روابط بین الملل بر اساس تعامل میان سیاست بین الملل و سیاست داخلی دارند که در روند تعامل متقابل، جامعه بین المللی را تشکیل می‌دهند. بنابراین، این مکتب پل ارتباطی است میان آنانی که روابط بین المللی را مجموعه‌ای از واقعیت‌ها می‌دانند و آنانی که زندگی سیاسی اجتماعی را در قالب حوزه بین المللی بحث می‌کنند.^۱

نتیجه‌گیری

امروزه تعاریف، مفاهیم و عبارات به شدت در علوم اجتماعی کاربرد دارند. روابط بین الملل چالشی است در جهت یافتن تعاریف واضح و مشخص، و تحلیل و بسط مفاهیم و مقولات به حوزه‌ی بیش از یک گروه، یا یک واقعه و روند. همانگونه که مکتب سازندگی بیان می‌دارد، تعاریف اساس و سازنده‌ی روابط بین الملل می‌باشد. تفکرات و دیدگاه‌های مختلف که در روابط بین الملل عنوان شده تنها فرضیات مختلف، بلکه مقاصد و مسائل پیچیده و متفاوتی را در بر دارند. اینان هر یک در تعارض با دیگری چارچوبه‌های فکری و عملی را مطرح می‌کنند که نوعی باعث ایجاد سردرگمی در شناخت می‌شود. بنابراین پژوهشگر روابط بین الملل قبل از هر کاری می‌باید از مقاصد، منافع، تمایلات و اهداف موضوعات هر مکتب آگاه باشد. نکته بسیار عمده بین این مکاتب، تفاوت آنان در «درک» واقعیت و «تشریح» آن می‌باشد. تلاش اندیشمندان روابط بین الملل پیدا کردن راهی برای مرتبط نمودن گونه‌های مختلف تئوری‌ها برای پدید آوردن رهیافت‌ها می‌باشد. روش‌ها و رهیافت‌های خاص بر اساس نوع دیدگاه و دسته‌بندی متغیرها صورت می‌گیرد. نکته‌ای که در این جا می‌باید عنوان شود. این است که اگر چه تئوریسین‌ها و اندیشمندان راه‌هایی را برای «درک» و «تشریح» روابط بین الملل فراهم می‌آورند، ولی در عین حال نوعی پیچیدگی هم به آن می‌دهند.

بنابراین اگر ما بتوانیم برای علم دو خصوصیت اساسی قائل شویم، یعنی قابل شرح

1. Woods Ibid. P 27.

بودن و قابل پیش بینی بودن بگونه ای که تمامی ابعاد یک واقعیت را نشان دهد،^۱ به سختی می توان روابط بین الملل را علم نامید. اما از جهت شیوه کار، نوع فرآیند، برخورد با مسائل، یعنی نگرش منطقی، استفاده از فرضیات، بررسی سیستماتیک، تئوری سازی و استفاده از تئوری نظامها و سطوح تحلیل، می توان عنوان نمود که روابط بین الملل بعنوان یک کل مستقل، قائل به استفاده از ابزارهای علمی برای تبیین مسائل می باشد و در این راه، علیرغم پیچیدگی ها و تنوعاتی که حاصل شده. به موفقیت های بسیاری در درک و تشریح مسائل نائل گردیده است.



1. John Lew: Gaddis. History, Science and Study of International Relations. in Ngaire Woodsed. Explaining International Relationm Since 1945. New york. Oxford University Press. 1994. p33.